**فقه، جلسه 39: 29/9/۱۳۹۹، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

یکی از بحث‌هایی که سابق بحث کردیم، ولی به نظرم می‌رسد یک مقداری بیشتر در موردش صحبت کنیم، بحث در مورد مراد از ولی هست. در مورد ولی یک تعبیری در کلام آقای حکیم، آسید محمد سعید حکیم بود. ایشان تعبیر کرده بودند مراد از ولی اینجا حاکم و او دستور می‌دهد که طلاق بدهد زن را، تا وقتی که او زن را نفقه بدهد، زن باید صبر کند. مراد اقرب الناس الیه و من یقوم فی امره هست. ما عرض می‌کردیم که این‌که اقرب الناس الیه را در این بحث بخواهیم دخالت بدهیم، به نظر ؟؟؟ در نمی‌آید. ممکن است شخصی یک سری مؤیداتی از ابواب دیگر فقه بیاورد برای این‌که ولی در مورد اقرب الناس الیه به کار برده می‌شود. در بحث غسل میت، تعبیرش هست که، فقیه یک روایتی اینجوری از حضرت امیر نقل کرده، این روایت: يُغَسِّلُ‏ الْمَيِّتَ‏ أَوْلَى‏ النَّاسِ بِهِ أَوْ مَنْ يَأْمُرُهُ الْوَلِيُّ بِذَلِكَ. این را من از جامع احادیث، جلد ۳، صفحة ۲۷۷، حدیث ۳۹۴۴ دارم می‌خوانم. بگوییم که این عبارت، عبارت هدایة شیخ صدوق هم عین همین است که اصلش هم در فقه الرضا هم به همین شکل وارد شده. بگوییم اینجا ولی به معنای اولی الناس به، به کار رفته. این موید این مطلب.

ولی به نظر می‌رسد که، این‌که در باب غسل ولی به معنای اولی الناس به باشد، این دلیل نیست که در جای دیگر به این معنا هم باشد. در غسل یک احکام خاصی مطرح هست، که این موضوع احکام میت، مثلاً در بحث احکام میت، در روایت ابی بصیر هست الزَّوْجُ أَحَقُّ بها مِنَ الْأَبِ وَ الْوَلَدِ وَ الْأَخِ قَالَ‏ نَعَمْ‏ وَ يُغَسِّلُهَا. اولی الناس در بحث غسل، زوج هست. احق ولد و اخ همچین حکمی را ندارد.

در بعضی بحث‌های فقهی دیگر، ولد به معنای، در بحث صوم، ولی به معنای فرزند به کار می‌رود. این روایت مال جلد یازدهم از ابواب من یجب علیه الصوم من جامع الاحادیث، کتاب الصوم است. صفحة ۵۷۵.

«فِي الرَّجُلِ يَمُوتُ‏ فِي‏ شَهْرِ رَمَضَانَ قَالَ لَيْسَ عَلَى وَلِيِّهِ أَنْ يَقْضِيَ ذلک عَنْهُ مَا بَقِيَ مِنَ الشَّهْرِ وَ إِنْ مَرِضَ فَلَمْ يَصُمْ رَمَضَانَ ثُمَّ لَمْ يَزَلْ مَرِيضاً حَتَّى مَضَى رَمَضَانُ وَ هُوَ مَرِيضٌ ثُمَّ مَاتَ فِي مَرَضِهِ ذَلِكَ فَلَيْسَ عَلَى وَلِيِّهِ أَنْ يَقْضِيَ عَنْهُ الصِّيَامَ فَإِنْ مَرِضَ فَلَمْ يَصُمْ شَهْرَ رَمَضَانَ ثُمَّ صَحَّ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَمْ يَقْضِهِ ثُمَّ مَرِضَ فَمَاتَ فَعَلَى وَلِيِّهِ أَنْ يَقْضِيَ عَنْهُ لِأَنَّهُ قَدْ صَحَّ فَلَمْ يَقْضِ وَ وَجَبَ عَلَيْهِ.»

اینجا، این ولی‌ای که اینجا هست در روایت‌های دیگر معنا شده، این‌که مراد ولی یک معنای خاص،

این روایت حفص بن البختری، صفحة ۵۷۸، رقم ۱۵۵۱۵.

«فِي الرَّجُلِ يَمُوتُ وَ عَلَيْهِ صَلَاةٌ أَوْ صِيَامٌ قَالَ يَقْضِي عَنْهُ أَوْلَى النَّاسِ بِمِيرَاثِهِ قُلْتُ فَإِنْ كَانَ أَوْلَى النَّاسِ بِهِ امْرَأَةً فَقَالَ لَا إِلَّا الرِّجَالُ.»

یا در آن روایت محمد بن حسن الصفار، مکاتبة، قال کتبت الی الاخیر علیه السلام، که به امام عسکری علیه السلام توقیع داده که جزء توقیعاتی هست که مرحوم صدوق می‌گوید، هذا التوقیع عندی مع التوقیعاته الی محمد بن الحسن صفار بخطه. در کافی هم محمد بن یحیی عن محمد، که مراد محمد بن حسن صفار هست. قال کتبت الی الاخیر علیه السلام فِي رَجُلٍ مَاتَ وَ عَلَيْهِ قَضَاءٌ مِنْ رَمَضَانَ عَشَرَةُ أَيَّامٍ وَ لَهُ‏ وَلِيَّانِ‏ هَلْ يَجُوزُ لَهُمَا أَنْ يَقْضِيَا عَنْهُ جَمِيعاً خَمْسَةَ أَيَّامٍ أَحَدُ الْوَلِيَّيْنِ وَ خَمْسَةَ أَيَّامٍ الولی الْآخَرُ فَوَقَّعَ علیه السلام يَقْضِي عَنْهُ أَكْبَرُ وَلِيَّيْهِ.

که آقایان می‌گویند مراد از ولی فرزند بزرگ‌تر هست، پسر بزرگ‌تر هست. این است که در بحث قضاء صلوات، ولی به یک معنای خاصی به کار رفته باشد، یا در بحث غسل، ولی به یک معنای خاصی به کار رفته باشد، بخواهیم این را قرینه قرار بدهیم، بگوییم در جای دیگری هم ولی به همین معنا هست، این خیلی روشن نیست. مگر این‌که لغةً بخواهیم بگوییم که ولی به معنای اولی الناس، یعنی اقرب الناس الیه هست، خیلی روشن نیست. ولی در اینجا به تناسبات آن‌که اگر قرینة خاصی ما نداشته باشیم، به نظر می‌رسد که مراد کسی که نائب ؟؟؟ ۸:۵۴ شخص هست و قائم مقام شخص هست. حالا یک مکملی دارد عرض می‌کنم. این یک نکته.

آقای سیستانی اینجا، مراد از ولی را پدر یا جد پدری دانسته بودند. در بعضی جاها هم این بحث، این‌که پدر یا جد پدری، ولی هست مطرح است. مثلاً در مبسوط، در بحث احرام صبی می‌گوید الولی الذی یصح احرامه عنه، و اذنه له الاول جد. مبسوط، جلد ۱، صفحة ۳۲۸.

یا مثلاً در تزویج، حالا از آن روشن‌تر در بحث ولایت بر باکره، بنت صغیر، در همین مبسوط دارد.

إذا كان الولي الذي هو الأب أو الجد غائبا مفقودا لا يعرف خبره‌ أو يعرف خبره فهو على ولايته، و ليس لأحد تزويج بنته الصغيرة.

و این شکلی.

یا در مورد ولی صبی و مجنون، در بحث طلاق مجنون، در روضة البهیة، مرحوم شهید ثانی تعبیر کردند: يطلق الولي و هو الأب و الجد له.

به نظرم بعضی جاها در طلاق. در بعضی جاها این دارند که ولی صبی و مجنون و امثال اینها، پدرش هست و جدش هست.

این مقدار کافی به نظر نمی‌رسد برای این‌که ما ولی را در همه جا به این معنا بگیریم. حالا در یک جای خاص اگر. حالا به این معنا باشد. در بحث ولایت بر بکر در مختلف، جلد ۷، صفحة ۱۱۴ دارد، و هنا مذهب آخر التشکیک بین المرأة و الولی و هو اما الاب او الجد. آیا اذن ولی در ازدواج باکره شرط هست، اینجا هم ولی را به معنای اب یا جد معنا کرده.

در این‌که در یک سری بحث‌های این شکلی ولی به معنای اب یا جد باشد، خیلی دلیل بر این نیست که ولی در همه جا به معنای اب و جد باشد. البته ممکن است ما به یک سری روایاتی که این بحث‌های ما هست تمسک بکنیم. که البته فرمایش آقای سیستانی استفاده نمی‌شود، ولی یک مقداری شبیه آقای سیستانی تا حدودی استفاده می‌شود. البته فرمایش آقای سیستانی نه، فرمایش آقای سیستانی استفاده نمی‌شود ما می‌گوییم مراد از ولی در اینجا کسی هست که اختیار نکاح در اختیار اوست. روایاتی که در بحث الذی بیده عقدة النکاح، به آن روایات.

آیة شریفه‌ای داریم که قال الله تبارک و تعالی «وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوَ الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ»

این او یعفو الذی بیده عقدة النکاح، مراد چی است؟ این را بعضی روایات به این شکل دارد.

جامع احادیث دارم نقل می‌کنم. جامع احادیثف جلد ۲۶، صفحة ۳۱۷، به نقل از فقیه دارد.

«رَوَى الْحَلَبِيُّ وَ أَبُو بَصِيرٍ وَ سَمَاعَةُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام‏ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ إِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ وَ قَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ ما فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوَا الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكاحِ‏ قَالَ هُوَ الْأَبُ‏ أَوِ الْأَخُ‏ أَوِ الرَّجُلُ‏ يُوصَى إِلَيْهِ وَ الَّذِي يَجُوزُ أَمْرُهُ فِي مَالِ الْمَرْأَةِ فَيَبْتَاعُ لَهَا وَ يَتَّجِرُ- فَإِذَا عَفَا فَقَدْ جَاز»

این روایتی که.

در تفسیر عیاشی، روایت نهم این باب

«في قول الله عز و جل «أَوْ يَعْفُوَا الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكاحِ‏» قال: هو الأخ‏ و الأب‏ و الرجل‏ الذي يوصى إليه- و الذي يجوز أمره في ماله بقيمة»

«عن سماعة ... هو الأب‏ و الأخ و الرجل الذي يوصى‏ إليه، و الذي يجوز أمره في مال المرأة فيبتاع لها- و يشتري فأي هؤلاء عفا فقد جاز»

عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام، همین تعبیر را دارد.

روایت «عن إسحاق بن عمار ... «أَوْ يَعْفُوَا الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكاحِ‏» قال: أبوها إذا عفا جاز له- و أخوها إذا كان يقيم بها و هو القائم عليها، فهو بمنزلة الأب يجوز له، و إذا كان الأخ لا يقيم بها- و لا يقوم عليها لم يجز عليها أمره‏»

این روایت چهاردهم این باب هست.

به نظر می‌رسد حالا یک روایتی رفاعة هست. آن روایت رفاعة را ممکن است قرینه قرار بدهیم برای فرمایش آقای سیستانی. روایت رفاعة که در تفسیر عیاشی است، این روایت ۱۳ این باب هست.

«عن رفاعة عن أبي عبد الله علیه السلام قال‏ «الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكاحِ‏» هو الولي الذي أنكح يأخذ بعضا و يدع بعضا- و ليس له أن يدع كله‏»

الذی انح را بگوییم، یعنی کسی که حق انکاح دارد، حق انکاح، پدر و جد پدری است. ولی به نظر می‌رسد الذی انکح یعنی آن کسی که در عرف متعارف نکاح می‌دهد. بنابراین این منافاتی با آن روایتی که اب و اخ را مطرح کرده ندارد، به شرطی که این اب و اخ عهده‌دار امور شخص باشد. هو القائم علیها و امثال اینها.

به نظر می‌رسد که کلمة ولی اگر یک تحدید شرعی در مورد ولی شده باشد فبها. در بعضی موارد در مورد ولی، در بعضی از احکام، تحدید شرعی ما داریم. بالأخره در مورد ولی صبی، ولی مجنون، اینها تحدید شرعی دارند. پدر و جد پدری به اصطلاح ولی اجباری تعبیر می‌کنند. ولی صبی هستند. اما جایی که یک چنین، مثلاً این یک مورد. یا مثلاً در بحث ولایت بر بکر، همان پدر و جد پدری ولایت بر بکر دارند. یا این در اینجور موارد.

اما در بعضی موارد که یک ولایت‌های دیگری ثابت شده، مثلاً در باب غسل بر میت، به گونة دیگری هست. شوهر مقدم هست بر برادر و خواهر و امثال اینها. از شوهر که بگذریم، اولی الناس بالمیراث، آن حق دارد و اجازة او در نماز میت. تجهیزات میت، نماز میت، غسل میت و امثال اینها معتبر هست. یا در بحث قضای عبادات شخص، آنجا یک ولایت دیگری مطرح هست. آن ولایت اکبر اولاد ذکور ولایت با او هست او باید عهده‌دار نماز و روزة پدر، یا پدر و مادر بشود.

ولی در ما نحن فیه که هیچ قیدی نشده، همینجوری گفته شده که ولی رجل، خودشان تناسبات حکم موضوع را باید رعایت کنند. تناسبات حکم موضوع این هست که مراد از ولی قائم مقام امر شخص هست. یعنی کسی که عهده‌دار امور شخص هست. به خصوص ببینید، فرض این است که اینجا زوج مفقود شده، غایب شده. زوج که غائب شد، بالأخره اموالش، یک کسی عهده‌دار امورش هست دیگر. عرفاً، قانوناً یا شرعاً امثال اینها. آن‌که اموال، به صورت طبیعی در عرف متعارف در اختیارش هست و در امور او اجازة تصرف دارد، ولی شخص او هست که می‌تواند در اموال او تصرف کند. اگر ولی‌ای نداشته باشد، یعنی این مراد از ولی در واقع کسی است که حق تصرّف در اموال این شخص را دارد. قائم مقام امور او هست، حالا این می‌تواند پدر باشد، می‌تواند پسر بزرگ باشد، می‌تواند برادر باشد. یک شخص خاص. من مراجعه کردم به مغنی ابن قدامه یک تورقی کردم ببینم که یک شخص خاصی را در این بحث به عنوان ولی معرفی می‌کند. دیدم نه، شخص خاصی را، تورقی که من دیدم معرفی نمی‌کرد. رفقا مراجعه کنند به سایر کتاب‌های عامه ببینند آیا کس خاصی را به عنوان ولی معرفی می‌کند یا ولی معرفی نمی‌کند. به نظر می‌رسد که مراد از ولی، کسی است که عهده‌دار امور شخص هست. به خصوص در امور مالی. امور مالی شخص در اختیارش است می‌تواند. چون این ولی، چند تا وظیفه در اینجا دارد. یک وظیفه‌اش این است که از مال خود آن غائب، زوج مفقود انفاق کند. یکی این‌که دستور دارد که، حاکم شرع به او دستور می‌دهد که از جانب آن مولی علیه، از جانب زوج مفقود طلاق بدهد. یکی هم این‌که تا وقتی که آن انفاق می‌کند، زوجه باید صبر کند. کسی هست که امور مالی آن میت در اختیارش هست، به طور متعارف به نظر می‌رسد که لازم نیست قید اولی الناس، اقرب الناس الیه را معتبر بدانیم یا آنجوری که آقای سیستانی تعبیر می‌فرمودند، مراد پدر یا جد پدری را مراد بگیریم. اجالتاً من خیلی دلیل روشنی برای فرمایش این دو بزرگوار، آقای سیستانی و آقای حکیم به نظر نرسید. تصور می‌کنم مراد از ولی کسی هست که امور زوج مفقود در اختیارش باشد، حالا اقرب الناس الیه باشد. یا اقرب الناس الیه نباشد و امثال اینها. آن هست که این اختیارات در او، در اینجا ثابت هست. این بحث هست تمام.

برویم ادامة بحث.

بعضی عبارت‌ها را اینجا یادداشت کردم. بد نیست این عبارات را ملاحظه بفرمایید. در بحث طلاق صبی، در سرائر، جلد ۲، صفحة ۶۷۳، یک تناسب این هست که آیا ولی می‌تواند طلاق بدهد یا طلاق ندهد، تعبیرش، طلاق ولی را اینجور کرده، هذا وال عليه، ناظر في مصالحه، فله أن يفعل ما شاء ممّا هو راجع إلى مصالحه.

یا ولیه را اینجا می‌گوید: وليه، و هو ناظر في أموره.

اینجوری تعبیر کرده. یک چنین تعبیری دارد.

در بحث اخذ به شفعه در خلاف، جلد ۳، صفحة ۴۴۳، اینجوری دارد.

«الصبي و المجنون و المحجور عليه لسفه لهم الشفعة، و لوليهم أن يأخذ لهم الشفعة- و الولي الأب، أو الجد، أو الوصي من قبل واحد منهما، أو أمين الحاكم إذا لم يكن أب»

این را اینجوری تعبیر کرده.

در مبسوط، جلد۳ ، صفحة ۱۹۹، اینجوری تعبیر دارد: «لولي اليتيم أن يدفع مال اليتيم قراضا و الولي هو الأب، أو الجد إن لم يكن له أب، أو الوصي إن لم يكن أب و لا جد، أو أمين الحاكم إن لم يكن واحد من هؤلاء»

نفهمیدم این‌که یتیم فرض کرده، چجوری اب را برایش فرض کرده. چون حالا که مادرش از دنیا رفته باشد، به این یتیم نمی‌گویند. کسی که پدرش از دنیا رفته باشد، یتیم تعبیر می‌کنند. به هر حال این اینجوری دارد.

عرض کردم اینها حالا در احکام خاصی هستند در هر حکمی ولی ممکن است یک معنای خاصی داشته باشد. در ما نحن فیه هم، تحدید شرعی نشده، ولی اصلاً ولی به معنای کسی است که عهده‌دار امور یک شخص هست. یک شخص گاهی اوقات خودش نمی‌تواند در امور دخالت کند، یک کسی جانشین و خلیفة او هست. حتی ولی الله هم به همین معناست. خداوند سبحان به دلیل علوّ و رفعت مقامشان مستقیماً در امور خلق دخالت نمی‌کنند. خلیفة الله، ولی الله هست که جانشین خداوند در روی زمین هست. بعضی وقت‌ها ولی در مورد کسانی هست که به خاطر پایین بودن رتبه‌شان، به خاطر مجنون بودن، به خاطر سفیه بودن، به خاطر محجور بودن اجازة تصرف به او داده نمی‌شود، کسی جانشین آنها می‌شود. یا کسی که به خاطر غائب بودن، امکان تصرف در اموالش ندارد. یا به خاطر از دنیا رفتن نمی‌تواند در اموالش تصرف کند یک جانشینی برایش تعیین می‌شود. این جانشین اگر شارع مقدس یک جانشین برایش تعیین کرده باشد، یک تحدید شرعی داشته باشد، آن تحدید شرعی مسموع هست و بر طبق آن تحدید شرعی رفتار می‌شود. و الا بگوییم همان کسی که در عرف متعارف به عنوان جانشین شخص تلقی می‌شود و امورات شخص و نظارت بر امورات شخص در عرف متعارف به عهدة او هست، مراد از ولی این هست.

این بحث ما تمام. ادامة بحث را فردا ان‌شاءالله دنبال کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان